

خوار: ذلیل
خار: خاشاک

غریت: دوری
قریت: نزدیکی



باران محبت

از اسباب گوناگون برای آفرینش بهره گرفت

حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد، چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ.» (خانه آب و گل آدم، من می سازم.)

جمعی را مشتبه شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته ای؟» ^{گل خشک} آفرینش (انسان به دست خداوند)

گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می سازم بی واسطه، که در

عشق او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.»

لازمه زندگی

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل - علیه السلام -

برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می کنی؟»

گفت: «تو را به حضرت می برم که از تو خلیفتی می آفریند.» ^{تلمیح}

صاحب پزیرگی و شکوه

خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب

آن نیارم؛ من نهایت بعد اختیار کردم، که قریت را (خطر بسیار است). ^M ^{پیام ناپودی است}

جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت باز گشت. گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک

ک: راضی نمی شود

تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود:

«تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت.

حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو؛ اگر به طوع و رغبت نیاید، به اجراه و به اجبار، برگیر و

بیاور.»

= زور

عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جمله زمین برگرفت و بیاورد. آن خاک را

میان مکه و طائف، فرو کرد. عشق، حالی دو اسبه می آمد. ^{پر داشت} ک: حیرت

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده که آیا این چه سر

است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و

خواری، ^M با حضرت عزت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را

- (۱) عشق در روح نفوذ کرد و دل تسلط عشق بر روح است. دل از پریدن رگ روح و چکیدن قطره ای به وجود آمده است.
 (۲) چایگاه عشق را در انسان قرار می‌داد. لزوم توجه به (انسان نه او)
 (۳) منکران عشق، چون عاشق شوند عاشقان می‌گردند. (استعاره از عشق)

به جای او نخواند و این سر با دیگری در میان ننهاد. **قلب و باطنی**

الطاف الوهیت* و حکمت ربوبیت*، به سر ملائکه فرو می‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، **تضمین**

شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذورید که **قفسه / قفسه**

شما را سر و کار با عشق نبوده است. روز کی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، **چند روز معذور**

دست کاری قدرت بنمایم؛ تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید. اول نقش، آن باشد که **قدرت خود را در یک مشت خاک به شما نشان دهم**

همه را سجده او باید کرد. **عشق الهی دل آدمی را ساخته است (از گل)**

پس از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و ربه ید قدرت در گل از **جلوه‌های**

گل، دل کرد. عشق، نتیجه محبت حق است.

در خلقت انسان خاک آدم را با عشق سرشتند **غوغا (.....) در جهان پدیدار گشت**

(از بنم عشق، خاک آدم گل شد) **قفسه**

(صد فتنه و شور در جهان حاصل شد) **قفسه**

[سر نشتر عشق بر رگ روح زدند] یک قطره فرو چکید و نامش دل شد [**قفسه**

همه‌ی موجودات عالم بالا جمله، در آن حالت، متعجب وار می‌نگریستند که حضرت جلت* به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل شباروز تصرف می‌کرد و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می‌داد و حکمت با ملائکه می‌گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.»^(۳)

انسان عاشقی می‌آفرینم **به سنگ کتم گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم**

اینجا، (عشق معکوس گردد؛ اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش

آویزد. آن چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز درمی‌آویزی؟ **که: تو ستل**

- آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.

همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می‌کردند، تا هر چه از نفایس* خزاین غیب بود، جمله در آب و گل آدم، دفین کردند. چون نوبت به دل رسید، گل دل را از

بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر بپروردند. **نگهبانان**

چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما، یا دل آدم. **قفسه / قفسه**

قفسه اضافه

آن چه بود؟ گوهرِ محبت بود که در صدفِ امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بِر مَلِك (و مجازاً تمام آفرینش ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری) آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود، و به خزانه داری آن، جانِ آدم شایسته بود. [نگهداری]

ملائیکه مُقَرَّب، هیچ کس آدم را نمی شناختند. یک به یک بر آدم می گذشتند و می گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می نگارند؟» [قق..... /]

آدم به زیر لب آهسته می گفت: «اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک بر شمارم.» [همه جسم انسان را بررسی کرد]

هر چند که ملائیکه در او نظر می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا ابلیس پُر تلبیس یک باری گرد او طواف می کرد. چون ابلیس، گرد قالب آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت، هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود، هیچ راه نیافت. [عظمت دل]

ابلیس با خود گفت: «هر چه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.» با صد هزار اندیشه، نومید از درِ دل باز گشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت. [نقوذ در دل]

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، نجم الدین رازی (معروف به دایه)

۵۴- هر دو بیت کدام گزینه از مفهوم بیت «عشق بازی، کار بیکاران بود / عاقلش با کار بیکاران چه کار؟» دور است؟

الف) چرخ طفل مکتب او بود و او پیرِ خرد / لیکن از پیران چون او معظم نخواهی یافتن

ب) عاشقی خود نه کار فرزانه است / عقل در راه عشق دیوانه است

ج) عقل تا جوید شتر از بهر حج / رفته باشد عشق تا کوه صفا

د) هم عقل را معلم لطف شده ادیب / هم خلق را مفرح خلقت شده شفا

ه) شود آسان ز عشق کاری چند / که بود نزد عقل بس دشوار

و) ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی / در دولت خاقان نتوان کرد خلافت

۱) ب، و

۲) الف، د

۳) ه، ج

۴) ج، د

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید. پیشرفت جایگاه علمی \approx میل و علاقه

■ تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. (کلیله و دمنه)

نیازمندی و به فضل یار
■ آریاب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّیچه حاجت است؟ حافظ

■ نانم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلت خواست (سعدی)

فقر و آپرومندی بهره‌مندی مادی و دنیوی

۲. با دقت و توجه به جدول زیر، شکل‌ها و جایگاه همزه را در زبان فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر اراده اجرت	جزء شیء	آسان الآن مار بوا	رأفت مبدأ	رؤیا مؤلف لؤلؤ	هیئت متألئ

■ اکنون برای کاربرد شکل‌های مختلف همزه، شش واژه مناسب بیابید و بنویسید.

۳. سال پیش خواندیم که:

■ جمله «ساده» یک فعل دارد.

■ جمله «مرکب» (غیر ساده) بیش از یک فعل دارد.

جمله «مرکب» معمولاً از یک جمله «هسته» و یک یا چند جمله «وابسته» تشکیل می‌شود.

۵۶- معنای همهٔ واژگان کدام گزینه نادرست است؟

الف) طوع: فرمان برداری

ب) تازیک: غیر ترک

ج) نفایس: چیزی گران بها

د) کبریایی: بلندمرتبه

الف، ب

ج، الف

ب، د

ج، د

۵۷- نقش دستوری واژهٔ مشخص شده در کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

۱) چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب، آسان

۳) اگر یک لحظه امشب دیر جنبد / سپیده دم جهان در خون نشیند

۲) چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۴) به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان

جمله‌های وابسته با پیوندهای وابسته‌ساز (حرف پیوند) همراه هستند؛ نمونه:

«من بارها آموخته‌ام که شکست، مقدمهٔ پیروزی است»

جملهٔ هسته حرف پیوند جملهٔ وابسته

پیوندهای وابسته‌ساز پر کاربرد عبارت‌اند از:

«که، تا، چون، زیرا، اگر، با این که، تا این که، گرچه، ...»

توجه: پیوندهایی نظیر «و، اما، ولی، یا، ...» جمله‌های ساده را به هم پیوند می‌دهند.

■ اکنون، در بند پایانی درس، جمله‌های مرکب و پیوندهای وابسته‌ساز را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

۱ عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی، بررسی کنید.

پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در
گل از گل، دل کرد.

۲ در بیت زیر، «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

۳ برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

■ نپذیرفتن (.....)

■ متوسل شدن (.....)

■ شتاب داشتن (.....)

- «سمند چرخ که بی‌تازیانه می‌رقصد
 (۱) تشبیه، استعاره، جناس، واج‌آرایی
 (۲) کنایه، تشبیه، تلمیح، جناس
 (۳) تشبیه، واج‌آرایی، تلمیح، استعاره
 (۴) کنایه، جناس، تلمیح، واج‌آرایی»

قلمرو فکری

۱ در عبارت‌های زیر، مقصود از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

(الف) شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید.

(ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می‌کردند.

(پ) از حکمت ربوبیت به سِرِّ ملائکه فرو می‌گفت.

۲ هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

- ■ ناز تو و نیاز تو شد، همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من حسین منزوی
- نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان، غم جانانه نیست خواجه‌ی کرمانی
- تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند غیر طین مولوی

۳ درباره‌ی ارتباط معنایی آیات شریفه‌ی زیر و متن درس توضیح دهید.

(الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت.) (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱)

(ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲)

(ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.)

۵۹- کدام بیت مصداقی برای عبارت زیر نیست؟

«شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزید و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رغبت به دوش کشید، زنه‌ار دست از آن کار بشوید.»

- (۱) چون تو نیمی عباده (عبادت) بگزازی / جمله رامزد چشم چون داری (۲) مر تو را زین نماز نز سر دل / نیست جان‌کندنی مگر حاصل
 (۳) ورتو بی‌صدق صد سلام کنی / نیستی پخته کار خام کنی (۴) آن نمازی که عادتی باشد / خاک باشد که باد برپاشد

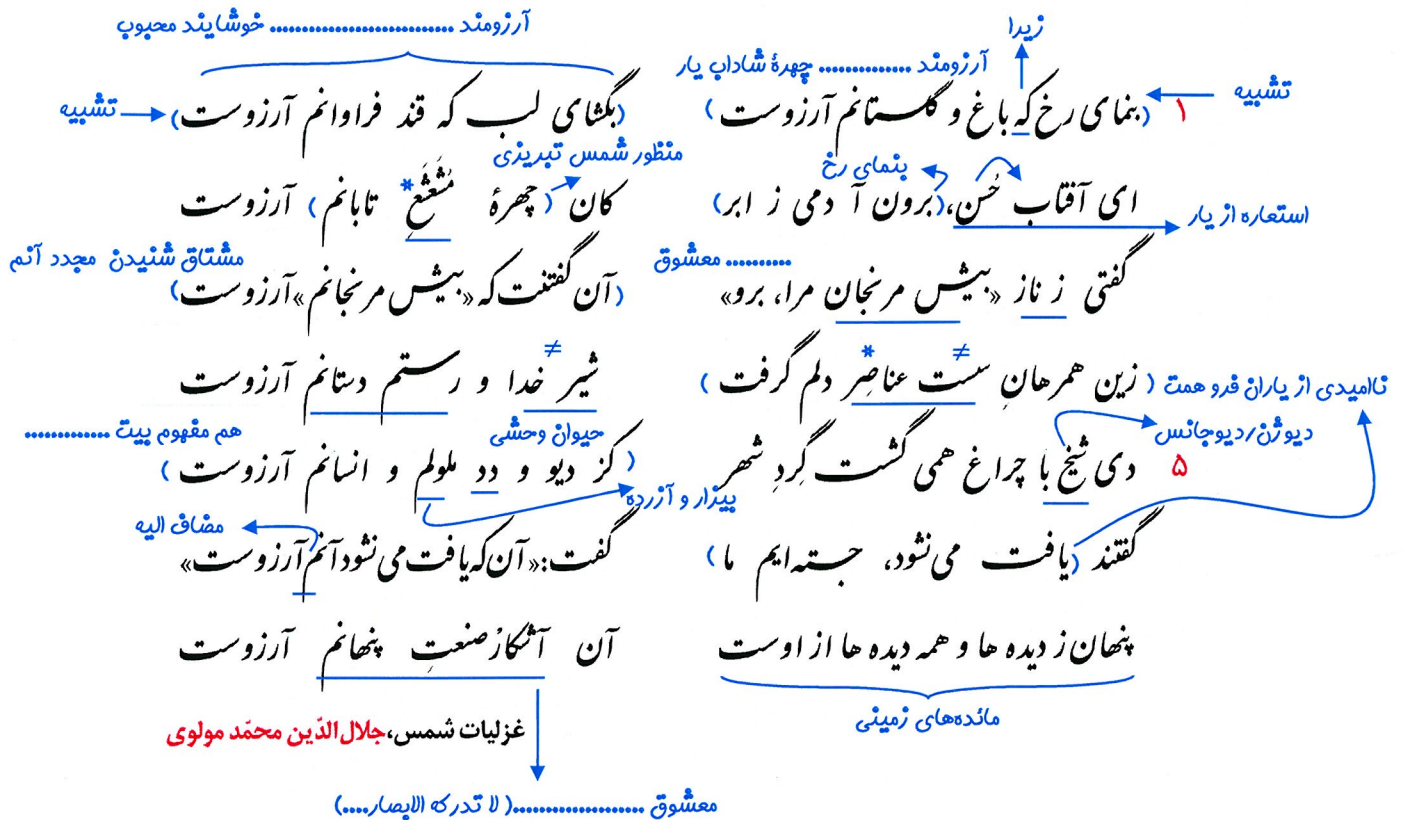
شعر خوانی آفتاب حُسن

۶- بیت «کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست مفهومی دارد؟»

- ۱) برای من مگری و مگوی دریغ دریغ
- ۲) به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
- ۳) مرا به گور سپاری مگو وداع وداع
- ۴) فرو شدن چو بیدیدی بر آمدن بنگر

چرا به دانۀ انسانیت این گمان باشد» با کدام بیت قرابت

به دام دیو درافتی دریغ آن باشد
گمان میر که مرا درد این جهان باشد
که گور پرده جمعیت جنان باشد
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد



درک و دریافت

- ۱ سه بیت نخستین این شعر را با توجه به گونه «ادب غنایی» بررسی کنید.
- ۲ درباره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.